

Birth

Syrus Karaluf

November 2007

With hope for yet another Spring
In which there is a birth
In which lies the season of the moon and of the sun
A season of an ever growing wave of humanity
A wave that is on its way, that is rising up
And it is seeking the emancipation of humankind
A season for the people's battle
A season for revolt, for battle
The year to raise fires everywhere
The year when people meet and embrace one another
The year when father reunites with child
The season when flowers germinate from hands
The year of tireless effort
The year of children, women and men
The year of people's celebration
The year the people visit the flower garden
Khavaran, Khavaran will drown in flowers and kisses
And I,
Wearied by the journey
Wearied by exile
After all those tenebrous years
I come beside you
I sit beside a headstone
Beside a grave

A nameless grave
And I breathe
In your memory my friend, my flower, my comrade, my
compatriot
My friend, the playmate of my sweet days
My friend, my fine comrade
My friend, my comrade in arms
You, the governance of the future
My finest gift is my song
Which I will sing in your memory
And for you and my children
For the people of Iran
For the tiny hands of our sister
For my father, for my mother
Who died wistful for the day to see you and I
And who counted all the minutes, all the seconds
As many as all the petals of the grand garden
So to see the blossoming of the buds
For our final moments
For what you said and for what you sought
I will proudly forge words
I will find the words.

Translated by: A. Behrang

میلاڊ

من به امید بهاری دیگر
که در آن میلادیست
فصل میلاد مه و خورشید است
فصلی که موج فزاینده‌ی انسان‌ها
موجی که در راه‌اند، می‌خروشند
و آزادی انسانها را خواهانند
فصل پیکار تمامیت خلق
فصل شورش، پیکار
سال برپایی آتش همه جا
سال دیدار و هم‌غوشیِ خلق
سال دیدار پدر با فرزند
فصلِ روییدنِ گلها در دست
سال کار و کوشش
سال کودک، زن و مرد
سال پایکوبی خلق
سالی که خلق به دیدار گلستان آید
خاوران، خاوران غرق گل و بوسه‌ی انسان گردد
و من خسته ز راه
خسته ز تبعید
از پس آنهمه سالهای سیاه
به کنارت آیم
بنشینم به کنار سنگی
در جوار گوری
گور بی نام و نشان

و نفس میگیرم
من به یادت ای یار، ای گل، ای رفیق، هموطنم
دوست و همبازیِ دورانِ خوشم
دوست، رفیقِ خوبم
دوست، رفیق، همرزم
دولت آینده
بهترین هدیه‌ی من آوازم
که به یادت خوانم
من برای تو و فرزندانم
ملت ایرانم
دستهای کوچک خواهرمان
من برای پدرم، مادرم
آنکه در حسرت دیدار تو و من
جان داد و ندید
و به اندازه گلبرگهای باغ بزرگ
لحظه‌ها را بشمرد
ثانیها را بشمرد تا ببیند ثمر شکوفه را
من برای لحظه‌ی آخرمان
آنچه گفתי و برایش رفتی
مغرور و ازتها خواهم ساخت
و ازتها خواهم یافت.

نوامبر ۲۰۰۷